

قروق و یکه قروق

از اینکه در ایران پیش از اسلام قروق کسردن در معنی متداول آن (اختصاص دادن جائی به کس و کسانی بخصوص ، و ممانعت از آمد و شد دیگران بدانجا) معمول بوده است یا نه ، اطلاعی نداریم؛ ولی می‌دانیم که این امر در میان اعراب جاهلی برقرار بوده است و بزرگان آنان جائی را که می‌خواستند ویژه خود سازند با رها کردن سگی قروق می‌کردند ، و این قاعده همچنان برقرار بوده است تا اینکه پیامبر اسلام به نص حدیث « لاحمی الا لله و لرسوله » آن را تحریم کردند^۱. یاقوت حموی قروقهای معروف را ذیل «حمی» (قروق) یاد کرده و توضیحاتی درباره هر یک داده است . مشهورترین آنها «حمی ضریه» می‌باشد که قروق کلیب بن ربیع بن الحراث بن زهیر بوده است^۲. نام اصلی او «وائل» می‌باشد. وی بقدری عزت و قدرت داشت که کس را یارای داخل شدن در قروقش نبود و برای قروق کردن موضعی که چشم انداز بدیع داشت کافی بود سگی در آن رها کند؛ بدینگونه آن

۱- صحیح بخاری ، جهاد ۱۴۶ ، مساقاة ۱۱ . مسند احمد بن حنبل

۲ ، ۲۸ ، ۷۱ ، ۷۳ . به نقل از المعجم المفهرس ، چاپ لیدن .

۲- معجم البلدان ، چاپ دار صادر بیروت ، ذیل الحمی .

ناحیه تا جائی که صدای سگک به گوش می‌رسید از ورود مردم و چرانیدن چارپایان درامان می‌ماند. از اینرو «اعز من کلیب وائل» مثل سایر گشت، و بر اثر کثرت استعمال این مثل است که گمان کرده‌اند نامش کلیب بوده است. عاقبت وائل بعلت کشتن شتر خاله بسوس که داخل قروقس شده بود جان بر سر این کار گذاشت و فاجعه جنگک بسوس را، میان دو قبیله بکر و تغلب، ببار آورد که چهل سال دوام یافت. این جنگک میان اعراب به بدشگونسی معروف است و عبارت «أشأم من البسوس» مثل است در شومی. شرح حال وائل و رئسائی که زنش در سوک او سروده و چگونگی این واقعه در اغلب تواریخ عرب، از جمله در کامل ابن الاثیر، آمده است.^۱

«حمی» در عرف شعرا بیشتر به کوی دوست گفته می‌شود چنانکه

در قصیده معروف عینیه ابن سینا:

هبطت الیک من المحل الأرفع و رقاء ذات تعزز و تمنع
می‌خوانیم:

و أظنها نسیت عهداً بالحمی و مناظلاً بفراقها لم تمنع^۲
و اما در ایران پیش از اسلام، در زمان هخامنشیان، باغهای بزرگ برای پادشاهان و حاکمان ایران بوده که Pairi-daeza، پشیری دئزه، نامیده می‌شد و این کلمه که اکنون بصورت فردوس در فارسی باقی است مرکب است از دو جزء: اول پیشوند Pairi یا Pâiri به معنی

۱- طبع مصر، ص ۲۳۶، ذیل «ذکر مقتل کلیب والایام بن بکر و تغلب».

از راهنمائیهای استاد قاضی طباطبائی در نوشتن این مقاله سپاسگزارم.

۲- به نقل از وفیات الاعیان، چاپ قاهره، ذیل «الحسین بن عبدالله بن

گرا دگرد و پیرامون ، دوم daêza از مصدر daêz بمعنی انباشتن و رویهم چیدن و دیوار گذاشتن ؛ و از لحاظ معنی قابل مقایسه با کلمه قروق می باشد^۱.

و اما به تحقیق نمیدانیم که کلمه قروق در چه زمانی وارد زبان فارسی شده است . ظاهراً «تاریخ بخارا» قدیمترین منبع فارسی است که این واژه را در آن بصورت «غورق» می یابیم^۲.

دربن واژه قروق نیز اختلاف است بعضی آنرا ترکی و عده ای مغولی گفته اند . بسیاری از فرهنگ نویسانی که اشاره به ریشه کلمات کرده اند آن را از اصل ترکی دانسته اند: «بروک» ، C. Brock ، آن را ترکی و از بن فنی qorī «قوری» با افزودن پسوند لا «غ» بمعنی دیوار کشیدن و محافظت کردن آورده^۳، و «سمرارد دورفر» ، G. Doerfer ، نیز آن را ترکی و از ریشه «قوری» و «قوماخ» در مفهوم حفظ کردن ثبت کرده است^۴ . علت اینکه کلمه قروق بعدها در معنی بیشه و چمنزار بکار رفته این است که از دیر بساز بیشه و چمنزار در میان اتراك از مکانهای

۱- رك حواشی ممتع مرحوم دکتر معین بر برهان قاطع، ذیل «فردوس».

۲- تاریخ بخارا، تألیف نرشخی، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ

تهران، ص ۳۵.

3- Ost turkische Grammatik der Islamischen Literatur Sprachen Mihalasiens. Leepzig 1954, 5, 101.

4- Türkische und Mongolische Element im neu Perischen, III, Wiesbaden, 1967, p. 444.

در این مقاله در فرانس به کتب فرنگی اغلب از یادداشتهای استاد محترم آقای دکتر بهمن سرکاراتی استفاده شده است . نگارنده بدینوسیله از لطف ایشان سپاسگزاری می کند .

مقدسه و ممنوعه بوده است .

در فرهنگ سنگلاخ در معنی این کلمه می‌خوانیم :

«قوروغ و قوروق سه معنی دارد : اول بمعنی خشک باشد ؛ دویم بترکی رومی غوره بود که آن را عبری حصرم خوانند ؛ سیم بمعنی منع و حراست بود ، و مجازاً اولنگک و سبزه زاری را گویند که بجهت دواب سرکار سلاطین از چرانیدن منع و قوروغ کرده باشند^۱». تقریباً معانیی که در دیگر فرهنگها برای این واژه مذکور است پیرامون همین چهار معنی دور می‌زند ؛ منتهی در بعضی از آنها معنی مجازی اخیر مفصل‌تر بیان شده است . در مطالعه کتب تاریخ به برخی از موارد استعمال این واژه برمی‌خوریم که غالباً از کتابهای لغت فوت شده است : از جمله اینکه وقتی یکی از خانسان مغول درمی‌گذشت بحکم یاسای چنگیزی جهت جلوگیری از فاش شدن اخبار ، راهها را قروق می‌کردند بطوری که در تاریخ و صاف نیز آمده است :

«... عنقریب خبر واقعه ارغون شایع گشت و تمامت راهها را برحسب یاساء مغول قریق یعنی بسته کرده بودند و مدتی در صحبت صادر و وارد خبری متوارد نشد^۲ .»

دیگر اینکه مغول را رسم براین بود که نام بعضی از کسان را بعد از درگذشتشان قروق می‌کردند یعنی بر زبان آوردن نام آنان را تحریم می‌کردند و گویا در این حال چنین کسان را بنام قومشان یاد می‌کردند ، چنانکه در جامع التواریخ هم مذکور است :

۱- به نقل از سنگلاخ ، ذیل «قوروغ» و «قوروق» .

۲- تاریخ و صاف ، چاپ بمبئی ، ص ۲۵۱ .

«... امیری دیگر جغتای کوچک بود ، و چون در آن زمان جغتای نماند نام او قورویق شد و بعد از آن او را سونتای خواندند، جهت آنکه از قوم سونیت و در ابتدا امیر هزاره بود^۱ .

همینطور از آداب مغول این بوده که عروس اجازه نداشت افراد ذکور خانواده شوهری خود را به نامشان صدا بکند و در حال اضطراب می‌بایست حرف اول نام ایشان را بدل به «ی» نماید، بر اثر این عادت زبان مخصوص زنان ایجاد شد که فهم بعضی از لغاتش مشکل بود^۲ .

از مشتقات و ترکیبات قروق، کلمات قراقچی، قوریمشی و یکه قروق را می‌توان شمرد که در متون فارسی مستعمل است . واژه قراقچی که بصورت «قراغچی» و «قرقچی» نیز می‌آید ، مرکب است از «قراق» و پسوند اشتغال «چی» بمعنی مأمور خلوت ساختن راه یا محلی . مؤلف تاریخ جهانگشا صورت جمع آن را «محافظان» معنی کرده است :

« ... و در آن وقت اکثر قبایل مغول را چنگیرخان منهزم گردانیده بود و ... محافظان که قراقچیان گویند بر سر راهها نشانده بود و یاسا داده که هر بازرگانان که آنجا رسند ایشان را بسلامت بگذرانند^۳ . »

و اما واژه «قوریمشی» بمعنی حفظ کردن و بخود اختصاص دادن

۱- جامع‌التواریخ ، جزء اول از جلد اول ، چاپ مسکو، ص ۱۵۶ .

2- Türkische und Mongolische Elemente im neu Perichem, III, P. 444-448.

۳- تاریخ جهانگشا ، به تصحیح مرحوم عبدالوهاب قزوینی ، ج ۱ ،

می‌باشد بطوری که در جامع التواریخ ذیل «مواد یرلیغ [غازان خان] در باب اقطاع دادن به لشکر مغول می‌خوانیم :

«دیگر مردم چریک بسا دیههاکی حدود و جوار دیههای ایشان باشد تعلق نسازند و زرع نکنند و بعلت یورت آب و زمین را قوریمشی نکنند و آن مقدار علفخوار کی چراگاه گاو و گوسفند و دراز گوش ایشان باشد مانع نشوند»^۱.

و اما کلمه مرکب یکه قروق (غروق بزرگ) ، که ما مشروحتر درباره آن بحث خواهیم کرد، به دخمه خانان مغول اطلاق می‌شود که در جائی دور از آبادانی می‌ساختند و مردم را از آمد و شد بدانجا باز می‌داشتند^۲.

بهرحال ، تخلف از قروق عقوبت و مخاطرت بهمراه داشت^۳ و گاهی مأموران دولتی برای جریمه کردن و تصاحب اموال رعایا آن را بهانه و دستاویز قرار می‌دادند^۴. بد نیست بدانیم که در تواریخ معتبر فارسی این کلمه را بصورت‌های غروق^۵، غورق^۶، قراغ^۷، قرق^۸، قروق^۹

۱- جامع التواریخ ، ج ۳ ، چاپ باکو ، ص ۵۱۴ .

۲- تاریخ و صاف ، چاپ بمبئی ، ص ۵۲ ؛ تاریخ مبارک غازانی ، به تصحیح کارلیان ، ص ۲۰۷ ؛ جامع التواریخ به تصحیح ادگارد بلوشه ، ج ۲ ، ص ۵۹۱ .

۳- تاریخ جهانگشا ، به تصحیح عبدالوهاب قزوینی ، ج ۳ ، ص ۹۳ .

۴- تاریخ مبارک غازانی ، به تصحیح کارلیان ، ص ۳۴۳ .

۵- همین مأخذ ، ص ۲۰۷ .

۶- تاریخ بخارا ، به تصحیح مدرس رضوی ، ص ۳۵ .

قریق^۱، قوروغ^۲، قوروق^۳ و قورویخ^۴ می‌بینیم و بنا به ضبط «سرارد دورفر» صورتهای دخیل آن در دیگر گویشها چنین است :

در آذری : qoruuq «قروق»، در ازبکی : qūriq «قورریق» بمعنی زمین بکر، در افغانی : qoroq «قروق»، در بالکانی : kurija «کوریه»، در ترکی عثمانی : qoru «قرو» بمعنی بخشی محصور از بیشه یا چمنزار، در قفقازی : qorux «قروخ»، در کردی : qorix «قوربخ»، و در هندی : quruq «قوروق»^۵.

بیکه قروق (غروق بزرگ) : بطوری که پیشتر نیز اشاره شد دخمه خانان مغول را در محلی دور از آبادانی می‌ساختند و جسد را بطور سرتی همراه با چند دختر زیبا در آن دفن می‌کردند و عقیده داشتند که بدینوسیله مرده از وحشت تاریکی و آزار قبر در امان می‌ماند، و چنین محل را توسط معتمدانی از سپاهیان، که گویا تعدادشان هزار نفر

- ۷- تاریخ اولجایتو، تألیف ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی، به اهتمام خانم مهین همبلی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵.
- ۸- ذیل جامع التواریخ، تألیف حافظ ابرو، چاپ تهران، ص ۲۰۵.
- ۹- روضة الصفا، چاپ تهران، ج ۵، ص ۵۸۰.
- ۱- تاریخ و صاف، چاپ بمبئی، ص ۲۱۵.
- ۲ و ۳- ذیل جامع التواریخ، تألیف حافظ ابرو، چاپ تهران، به ترتیب ص ۱۹۹، ۲۱۹.
- ۴- تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۹۳.

بوده ، قروق می‌کزدند و یکه قروق می‌خواندند^۱، در اینجا از چند غروق بزرگ یاد می‌کنیم :

رشیدالدین ، غروق بزرگ چنگیزخان را در موضع بورقان قالدون گزارش می‌کند و می‌افزاید که غروق بسزرگ تولوی خان ر منکوقآن و فرزندانش و قویلای قآن و فرزندانش نیز در آنجاست و مجسمه‌های خانان مدفون را در آن موضع نهاده‌اند و پیوسته غوالی و بخورات می‌سوزانند و هزاره‌ای از فرزندان اوداجی ، از امرای دست‌چپ سپاه چنگیزخان ، در آنجا کشیک می‌دهند و «کملا» برادر تیمور قآن در آن محل بتخانه‌ای بزرگ برای خود ساخته است^۲.

کاترمر باستناد نسخه خطی تاریخ رازی این موضع را بصورت بورکان کالدون ، Bourkan kaldoun ، بمعنی نزدیک معبدخان ثبت کرده و تسمیه آن را بدین نام به «کملا» برادر تیمور قآن نسبت داده است^۳. بدینگونه استنباط می‌شود که بورکان کالدون (بورقان قالدون) بتخانه‌ای بوده که «کملا» در نزدیک مدفن چنگیزخان ساخته و بدین نام خوانده است و بعدها این نام را بدان موضع نیز اطلاق کرده‌اند :

۱- رك : تاریخ و صاف ، چاپ بمبئی ، ص ۵۲ ؛ تاریخ مبارک‌غازانی ، به تصحیح کارلیان ، ص ۲۰۷ ؛ جامع‌التواریخ به کوشش بهمن کریمی ، ج ۱ ، ص ۳۸۷ .

۲- رك: جامع‌التواریخ ، جزء اول از جلد اول ، چاپ مسکو ص ۳۸۰ ، و نیز همین کتاب به تصحیح ادگارد بلوشه ، ج ۲ ، ص ۵۹۱ .

۳- ترجمه و تلخیص از حواشی ممتع کاترمر بر جامع‌التواریخ ، قسمت مربوط به تاریخ هلاکوخان . از استاد مهدی روشن ضمیر که بنده را در نوشتن این قسمت از مقاله یاری کرده‌اند ، سپاسگزارم .

کاترمر بنا به گزارش لانج، Lange، بورکان کالدون را واقع در کوه chan oola (کوه خان) می‌داند که کوهی است پر از گراز و گوزن، و رودهای متعدد از آن سرچشمه می‌گیرند که غالباً به رودخانه تولا «Toula» می‌ریزند^۱.

دائرة المعارف اسلامی این موضع را بصورت «برخان خلدون» ضبط کرده و آن را واقع در منطقه‌ای ذکر می‌کند که دو رود انون و کرن از آن سرچشمه می‌گیرند. در این منبع آمده است که بعدها استخوانهای چنگیزخان را از آنجا به «اردوس»، ordos، داخل قلعه بزرگ «انج هو» نقل کرده و دو عمارت سرپوشیده در آنجا ساخته و استخوانها و زین اسب و چپق فاتح بزرگ را درون صندوقی از مس یا طلا در آن موضع نهاده‌اند^۲. و بگفته «ولادیمیر تسف» از زمانهای بسیار قدیم تا عهد چنگیزخان موضع معروف بورقان کالدون در تملك قبيلة «اوریا تخات» بوده است^۳.

دیگر از غروقه‌های بزرگ، یکی مدفن هلاکو خان است که بگفته رشیدالدین در کوه شاهو برابر دهخوارسان (آذرشهر امروزی) واقع است^۴، و دیگر دخمه ارغون خان می‌باشد که بتصریح و صاف الحضرة در کوه شجاس قرار دارد^۵.

۱- رك: به پاورقی شماره ۳ صفحه ۵۴۴.

۲- دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۱۳۸.

۳- نظام اجتماعی مغول، ترجمه خانم شیرین بیانی، ص ۹۶.

۴- جامع التواریخ، چاپ باکو، ج ۳، ص ۹۴.

۵- تاریخ و صاف، چاپ بمبئی، ص ۲۴۵.

رسم قروق کردن مدفن خانان مغول - چنانکه قبلا نیز اشاره شد - تا زمان غازان خان برجای بوده است و او که بنا خلوص نیت به اسلام گروید آن را ناپسند داشت و پس از زیارت عتبات ائمه اطهار و مشایخ بزرگ ، جهت پیروی از ایشان دستور داد معماران مقبره اش را در شنب غازان تبریز بنا نهادند و آن پادشاه داد گستر را در همانجا بخاک سپردند . شرح عمارت این بنا در حکایت سیزدهم تاریخ مبارک‌غازانی^۱ ، و نیز در تاریخ و صاف^۲ ، و همچنین در حبیب‌السير^۳ آمده است .

۱- به تصحیح کارلیان ، ص ۲۰۷ .

۲- تاریخ و صاف ، چاپ بمبئی ، ص ۲۵۶ .

۳- از انتشارات کتابخانه خيام ، ج ۳ ، ص ۱۸۷ .